

کلمه امتناع ورزیده دروغ نماید او را بقتل برسانند .
این سه رو سیاه خیانتکار دارای اسمهایی بودند که آن اسامی در
تمام زبانها بسه کلمه جهل و دروغ و حرص ترجمه شده اینها بلیه هائی
است که زمین را زیر و زبر کرده اسباب این همه بدبختیها بنی نوع
بشر میشوند .

جهل و دروغ و حرص دست بیکدیگر داده و در هنگامی که هیرام
از دروازه شرقی وارد معبد شده بود هجوم آورده اول جهل باو گفت
که کلمه استادان را بوی بیاموزد . استاد کامل امتناع نموده گفت این
کلمه چون بدست تو افتد اسباب بسی فسادها گشته بتو نخواهم گفت .
جهل فرصت نداده ضربتی بوی وارد آورد . هیرام بجانب دروازه جنوبی
رو آر شد و فریاد کشیده مدد خواست ولی دروغ قدم جاو نهاده پارچه
سیاهی بروی سر وی انداخت و او را در انظار بیگانه و ناشناس بقام داده
ضربت دویم را وارد آورد . در این موقع پارچه سیاهی بروی صورت
آن داوطلب میاندازند . چون هیرام هنوز بهلاکت نرسیده و رمقی
برای وی باقی مانده بود خود را کشان کشان بدروازه غربی نزدیک
نمود ولی در آنجا حرص آخرین ضربت خود را وارد آورده با تخماق
کچکوبی چنان بر کله اش نواخت که استاد کامل بیجان شد و بروی
زمین افتاد . در این موقع رئیس مثل آنکه با تخماق بکله آن همقدم
بزند ضربتی وارد آورده داوطلب دفعه احساس میکند که بزمین خورده
و در تابوتی که فوراً از پارچه سیاه مستور میشود او را میگسترانند .
آن سه نفر قائل یعنی جهل و دروغ و حرص نعلش هیرام را حمل نموده

و یکی از تپه های بیرون شهر بیت المقدس رسانده در آنجا او را موقتا بخاک می سپارند تا بعد ها در هنگام فرصت دوباره آمده و آن را بمکان دور تری برده کاملا دفن و پنهان نمایند. و يك شاخه درخت افاقیا در روی آن خاک کاشتنند تا نشانی بوده و آن محل را گم نکنند و چون ببیت المقدس و عبادتگاه رجعت کردند خبر غیبت استاد را انتشار داده و گفتند هیرام تمام اسرار خود را بآن سه نفر سپرده کارگران باید در تحت اوامر ایشان مشغول کارهای خود بوده یتمام کردن بنا بپردازند. عده کثیری از عمالجات را باطاعت خویش در آورده و آنهایی که احتمال میرفت بید کرداری ایشان حدس زده و بتقاب ایشان آگاه گردند از خود دور نمودند. ولی در آن میانه سه نفر از همقدمان هوشمند که بکار آن رو سیاهان پی برده بودند و خوبیهای استاد کامل را در نظر داشتند مصمم بر آن شدند که جسد هیرام را کشف نموده و آن سه تن را رسوا کنند. و برای این کار از بیت المقدس خارج شده و در صدد تفتیشات بر آمده بالاخره پس از تفصیلات مقرر استاد کامل را کشف نمودند و آن را گشوده دیدند هیرام بهلاکت نرسیده گوشت بدنش از استخوان جدا نشده است بلکه بیک نوع حالت خواب در آمده و جراحات وی نیز التیام پذیرفته است.

استاد کامل بیدار شده و از جا برخاسته بیازوی یکی از آن بناها

تکیه نموده و بمحل خویش نزد برادران رجعت کرد.

در این موقع داوطلب که در توی تابوت خوابیده باستعانت یکی

از برادران از جا برخاسته و بلافاصله مثل آنکه هر گ دفعه مبدل

بزندگی شده باشد پارچه های سیاه اطاق همه یکسو رفته طالار مزین
ظاهر و چراغهای تابان روشن شده یعنی پس از عزاداری عید گرفته
زنده شدن هیرام را بسوزاندن کندر و غیره اعلام داشته اکتیلی از کل
بر سر داوطلب نهاده و کلها در میان برادران تقسیم نموده بیکدیگر
تبریک میگویند. داوطلب از این پس در جرگه استادان مندرج گشته
سوگند یاد کرده و شرایط مقرر را بعهده گرفته از رموزات آگاهی
بهم رسانده و نطق مجمع توضیحات دیگری که لازم است بوی میدهد:
هیرام بیکی نظر آفتاب است که کانون نور و حرارت بوده زمین بواسطه
تابش او حاصلخیز شده از دریچه مشرق طاوع نموده نصف النهار در
نقطه جنوب باعلا درجه ارتفاع مدار یومی خویش رسیده هنگام غروب
زیر افق رفته مرگک یا خواب عارض وی میگردد. سه نفر همقدم بد
که آفتاب را بقتل رسانیده اسباب خرابی و بیجانی میشوند سه ماه
زمستان بوده نه تن همقدمان نکو کردار سه ماه بهار و تابستان و پائیز
بوده بنظر دیگر هیرام عقل جاودانی و مظهر نیکی همقدمان خوب صفات
حمیده و همقدمان بد همان معایبی اند که اسباب اینهمه بدبختیهای نوع
بشر میشوند.

«اعلام الدوله»

آرتیکل موسوم به «مرثیه سازی سر بازها» یکی از بدیعترین آرتیکل
هائی است که شبیه آن تا با امروز بطبع نرسیده است این مقاله بقلم
آقای تقی در شماره آتیه بطبع خواهد رسید. «عصر جدید»

(۹۵) مرثیه سازی سر بازها

در اوایل قرن گذشته یک نفر از صاحب منصبان فرانسه در بحسبی از
جنگها کشته شد. سر بازان وی شرح حالات زندگی و کشته شدن او

را بشعر در آوردند . ترجمه آن اشعار از قراری است که ذیلا نوشته می شود :

بعد از ظهر روز جمعه این صاحبمنصب در ساعت دو بقتل رسید . چیزی که بیشتر دل ما را میسوزاند و ما را بمرتبه خوانی او وامیدارد آن است که نیمساعت قبل از کشته شدن زنده بود . با کمال خوشی و خرمی و بدون هیچ عیب و علت راه رفته و بیاها صحبت داشته احدی گمان مردن در باره وی نمی برد . و تا آن دقیقه که گلوله بسینه وی خورد کاملا سالم و تندرست بود . این صاحبمنصب که از قدیم الایام ما معرفت بحال او داشتیم فقیر و بی چیز بود ولی همینقدر که یکی از اقوام بسیار متمول او مرد و ارثیه هنگفتی باو رسید دیگر پریشانحال و تنگدست نبود . پدر او را ما می شناختیم که همه وقت خوش خلقی و مهربان و بسیار ملایم بود و هیچگاه حالت غیظ و غضب برای او روی نمیداد مگر وقتی که خشمگین شده باشد . این صاحبمنصب بعد از مردن پدر با دختری که از خانواده نجبا بود وصلت کرد و آن دختر عیال و زوجة او شد و از این زن و شوهر در مدت دوازده سال سه پسر و دو دختر بوجود آمد . پسرها اولاد ذکور و دخترها اولاد اناث ایشان بودند .

هیچوقت غم و غصه برای این خانواده روی نمیداد مگر هنگامیکه اوقات تلخی یا اندوهی عارض ایشان شده باشد .

این صاحبمنصب علاوه بر فنون نظامی که بما آموخته میگفت لوله تفنگ را باید بطرف دشمن واداشته و در هنگام قر اول رفتن هر دو

چشم را نباید بهم گذارد. در عاوم متفرقه و خانه داری نیز ماهر بود و اغلب هنر ها را او بعیال خود یاد میداد مثلا میگفت هر کس که کلاه بر سر بگذارد سر برهنه نماند . برای رفع عریانی باید لباس پوشید و جهت تشخیص دادن طعم شراب باید يك جرعه از آن نوشید . برای درست کردن نیمرو و گو گو باید دانست که تخم مرغ از جمله واجبات است ماده اسب را باید دانست که در علم حیوان شناسی مادیان و بیجه الاغ را گوه خر مینامند .

در کحالی باید دانست که دزد چشم اسباب اذیت چشم میشود . در علم طب و تشخیص امراض باید دانست که حرف زدن علامت آن است که شخص لال نیست و هر کس که میشنود کر نیست .

این صاحب منصب وقتی که در اردو بود اگر کسی برای دیدن او بخانه اش میرفت بی حاصل و هنگامی که در خانه اش بود ممکن نبود احدی در اردو او را ملاقات نماید . این صاحب منصب دارای قوت بدنی بوده و در کشتی گرفتن از تمام کسانی که از او بزمین میخوردند بر زور تر بود . در رشادت و شجاعت نیز اگر مثل و مانند نداشت مخفقا بی نظیر بود . در جنگ هنگامی که بر دشمنان غلبه مینمود مظهر و منصور و چون شکست میخورد مغلوب بود .

یکی از منجهین نظامی زابجه طالع او را کشیده و چنین استخراج کرده بود که اگر این صاحب منصب در سفر بمیرد در خانه خود سابقا بهلاکت نرسیده است . و اگر در خانه خود وفات یابد معلوم میشود که سفرهای گذشته اش همه بی خطر یعنی بدون مرگ و میر بوده است .

روزی که این صاحبمنصب جهان فانی را بدرود نمود آن روز آخر
روز زندگانی وی بود . آن روز روز جمعه بود و اگر تا روز بعد
یعنی تا روز شنبه زنده مانده بود يك روز بر عمرش اضافه میشد ولی
چون مرد معلوم میشود جراحتش مهلك بود .

بعد از مردنش کشیش فوج گفت اگر بهشت برود در دوزخ جای
نداشته و اگر از جهنمیان باشد بهشت نخواهد رفت .

بعد از قتل او زنش بیوه شد و اولادش همگی بلا استثنا یتیم یعنی
بی پدر شدند و ما سر بازان تا وقتی که صاحبمنصب دیگر برای ما بیاورند
بی صاحبمنصب خواهیم بود و این چند بیت مرثی سوزناك را برای آن
صاحبمنصب مقتول نه برای جانشینش ساخته و بر قائلش که از دشمنان بود
لعنت فرستاده بدگر یکی از اشعاری که این صاحبمنصب در زمان حیات
خود وقتی که هنوز زنده بود ساخته است مرثیه را ختم نموده و آن شعر
این است :

آنچه در جوی میرود آب است و آنچه در چشم میرود خواب است .

(۹۶) لاگر لیش یا آسیابان

لاگر لیش یا آسیابان مانند بهاول و ملا نصرالدین یا مثل ملا
چغندر ما کسی است که در بار يك حکایتها در باره او نقل نموده یا بعضی
کلمات خوب را نسبت بوی داده ضرب المثلها از قول او ساخته میگویند
شبی از شبهای تابستان پادشاه بباريك که به میلاقات رفته بود در ماهتاب
با خواص خود گردش کرده با سیاهی رسیده بر سید این آسیا مال کیست
گفتند مال لاگر لیش . پرسید این مزرعه و زمینهای حاصلخیز از آن
کیست ؟ گفتند متعلق بشخصی است که او را ارباب هوشمند مینامند و
ارباب هوشمند در این نواحی املاك زیاد دارد و این ارباب بکثرت عقل و
دانش معروف است . پادشاه میگوید پس بنا بر این باو خبر بدهید که

فردا صبح بدربار ما بیاید تا من سه سؤال از او بکنم اگر سؤالات مرا جواب داد و جوابها مقرون بصواب بودند من نیز بهوش و فراست او اذعان میکنم و الا مادام العمر خجالت زده خواهد ماند و آن سه سؤال این است : اول وزن کره ماه چه قدر است دویم قیمت من چقدر است سیم خیال من چیست .

این خبر چون بهوشمند رسید کار قضا کند ذهن بود و باید در کار خود حیران ماند و بالاخره متوسل بلا گرایش شده لا گرایش گفت من فردا بجای تو رفته جواب سؤالات را خواهم داد.

فردا صبح پادشاه خبر دادند از باب هوشمند که احضار فرموده بودید حاضر است . پادشاه سلام نشست و در حینى که مشغول چپق کشیدن بود سؤالات خود را يك يك گفت و يك يك جواب شنید :
اول پرسید وزن ماه چقدر است ؟ گفت چهار برابر ربع وزنی که دارد .

دویم گفت قیمت من چقدر است ؟ گفت بیست و نه دینار . پادشاه يك يك محکمی بچپق زده خنده کنان سرتکان داد . و درباریان نیز خیره خیره بجواب دهند نگاه کردند . پادشاه گفت بچه جرئت قیمت شخص اعلی حضرت ما را به بیست و نه دینار میزان بندی میکنی ؟ گفت بآن جرئت که حضرت عیسی را چون بسی دینار فروختند اعلی حضرت همایونی لابد يك دینار کمتر از آن مبالغ ارزیده بیست و نه دینار قیمت خواهند داشت .

پادشاه و درباریان تصدیق نموده آواز احسنت احسنت از همه جا بانند شد . پادشاه امر بسکوت داده گفت جواب سؤال سیم مرا بده آیا من در دل

خود چه خیال میکنم؟ گفت خیال میکنید با ارباب هوشمند حرف میزنید و حال آنکه من ارباب هوشمند نبوده بنده کمترین رعایای اعلیحضرت هماپونی لاگرایش آسیابان هستم.

پادشاه بی اندازه از او خوشش آمده گفت بیا تا من تو را صدر اعظم مملکت خود نمایم زیرا با هوشتر از تو کسی را سراغ ندارم. لاگرایش قبول نکرد و گفت انسان آسیابان و آقای خود باشد بهتر است تا صدر اعظم باشد و نوکر دیگران.

(۹۷) انگشتر سن مارک

سن مارک یکی از چهار نفر انجیل نویسهای معتبر است که بعقیده بعضی در ابتدا کلمی بوده بعد مسیحی شد. انجیاهای اربعه که در دست است یکی منسوب باو و موسوم بانجیل سن مارک است. سن مارک با شمعون همقدم بوده و در مسافرتها باوی همراهی نموده میگویند کلیسیای اسکندریه را او ساخته در سال شصت و هشت میلادی بت پرستان شهیدش کردند. اهالی ونیز که او را حامی و پشتیبان شهر خود میدانند مدعی بر آنند که جسد او در شهر ایشان دفن شده و بعض دیگر از سایر شهرهای ایتالیا افتخار دارا بودن مقبره و مزار او را بخود نسبت میدهند. انجیل سن مارک که از انجیاهای مسجل یعنی یکی از چهار انجیلی است که در صحت آنها هیچ اندک تردیدی روا نمیدارند ابتدا بزبان یونانی نوشته شده آنرا از حیث شرح معجزات از سه انجیل دیگر بالا تر دانسته و از این حیث بسیار مبسوط است.

شیری را که دو بال دارد علامت تمثیلی و نشانه مخصوص سن مارک دانسته و بهمین ملاحظه است که جمهوری و نیز شهر بالدار را علامت دولتی

خود قرار داده دول دیگری که علامتشان شیر است فقط دولت ایران است و دولت هلاند.

در پرده های نقاشی که صورت سن مارک کشیده شده است اغلب کتابی که همان انجیل باشد در دست داشته یا قلم بدست گرفته و مشغول کتابت است. ریش انبوه و کلاه بیمو و گاهی عینک نیز داشته غالباً با همان شیر پر دار مصاحب است.

این پرده ها که اغلب کار استادان بزرگند در موزه های ونیز و شهرهای دیگر که منسوب بسن مار کنند و در سا بر موزه ها دیده میشوند. یکی از آن پرده های ونیز که بسیار معروف است تفصیل ذیل را نشان میدهد:

یک نفر از زورقچیان شهر ونیز شب در زورق خود خوابش در رفته بود. ناگهان بیدار شده میبیند سه نفر مرد بزورق وی آمده اند و باو گفتند زورق را حرکت بدهد و یارو زده جلو برود. زورقچی مشغول یارو زدن شد. در اوایل کار آب آرام بود ولی همینکه قدری جلو تر رفت دید تلاطم امواج شروع شده و علایم طوفان آشکار گشته عفریتهای دریائی و شیطانهای عجیب الخلقه که بیشتری از آنها نیمه آدم و نیم دیگر بصورت ماهیها و حیوانات بحری بودند سوار بر امواج شده شلاق کش آنها را بجانب شهر ونیز میرانند و در صدد آن بر آمده اند که تمام عمارات و ساختمانهای این شهر را در زیر امواج گرفته خراب و منهدم کنند.

آن سه نفر که در زورق نشسته بودند یکی دارای منظره حواریون یعنی با ریش انبوه بلند و دوتای دیگر از همان جنس ولی دارای جنبه نظامی بودند یعنی در زیر ردای خود قداره های عربان همراه داشتند.

این سه نفر مانع طغیان امواج شده عملیات طوفان انگیز را خنثی و بی اثر میگرداند .

اشارت دستهای اولی و برق قداره های دویمی و سیمی جلو گیری از بد کرداران نموده عفریتها و شیاطین دود شده و بهوا رفته در جای خود بوی متعفن گوگردی پراکنده میساختند .

پس از زدو خورد بسیار تسکین فوق العاده در امواج روی داد و بالاخره فتح و غلبه نصیب مسافرین زورق شد .

و چون طوفان آرام گرفت و شهر و نیز از شر بد کرداران مصون ماند. زورق را بساحل رجعت دادند و آن سه نفر پیاده شدند. شخص حواری منظر بزورقچی گفت من حامی و نگهبان شهر و نیز یعنی سن مارک هستم و این دو نفر دیگر یکی سن ژارژ و دیگری سن طئو دور است . امشب اطلاع یافتم که شیاطین و عفریتهای جهنمی قبرستان یهود را مبعاد گاه قرار داده و در آنجا جمع شده کنگاش نموده اند و قرار بر آن گذارده اند که طوفان شدیدی برپا نموده شهر و نیز را در زیر امواج بر انقلاب گرفته منهدم و خراب کنند . من چون این شهر را دوست داشته و حارس آن هستم مانع شده و چنانکه دیدی خیالات آنها را برهم زدم و نگذاشتم مقصود خود را انجام دهند ولی دانسته باش که این شیاطین و خیالات فاسده محض آن بوده است که اهالی و نیز بشدت در عیش و نوش فرو رفته و مرتکب ملاحی و مناهی میشوند . پس تکلیف این است که اهالی از این بیس گرد فسق و فجور نگشته و بکلیسای بزرگی که در این شهر با اسم من ساخته شده است نزد کشیش رفته اقرار بگناهان نموده بخشایش طاب کنند و در عوض این زحمتی

که تو امشب کشیدی این حلقه انگشتر طلا را از دست خود در آورده
بتو میدهم . فردا آنرا نزد رئیس قوم برده و باو داده تفصیل را برای
او نقل کن . او این انگشتر را گرفته و در عوض کلاهت را از سکه‌های
طلا بر خواهد کرد .

پس از دادن انگشتر آن سه نفر از نظر غایب شدند .

روز دیگر زورقچی انگشتر را بر رئیس محل که در مجلس سنا بود
رسانید و تفصیل را بیان کرد . رئیس خزانه کلیسیا را که اشیاء متبر
که در آنجا ضبط است امر بگشودن داد و چون نگاه کردند دیدند
انگشتر سن مارک که در تحت تولیت کشیشها در زیر چندین قفل و بست
محفوظ شده بود ناپدید گشته معلوم شد این انگشتر همان انگشتر است
که در شب طوفانی سن مارک از خزانه خود برداشته و بانگشت کرده
صدق قول زورقچی معلوم شده کلاهش را از پول بر کردند و آن روز را
همه ساله بیاد کار خلاصی از خطر عید گرفتند . (اینجاست که باید
گفت اگر کسی باور نکند بما ربطی ندارد - حرفچین)

(۹۸) نطق و فصاحت محاکماتی

از قدیم الایام مرسوم بوده است که شخص متظلم ایراد دعاوی و
بیان مطالب خود را بعهده شخص دیگری که از جانب او وکیل میشود
و اگذار نموده بدیهی است آنقسمیکه وکیلا محصوماً و کیلای
کهنه کار مطالب را در هنگام مرافعه چه در موقع حماه و چه در موقع
دفاع ذکر نموده و میرووراند متظلم خود از عهده بر نیامده و مخصوصاً
مثل وکیل با اصطلاحات آشنا نبوده نمیداند چه بایستی بگوید . ولی
میگویند این ترتیب مستلزم يك عیبی است که خالی از اهمیت نبوده

وقتی که صاحب درد مطلب خود را شرح داده بیان مینماید غیر از آن است که دیگری ادا کرده لحن صداقت آمیز متظلم و کلمات رفت انگیز او در قلوب قضات و مستمعین بهتر نفوذ نموده و رسوخ کرده حقانیت زودتر واضح خواهد شد .

اما این در صورتی است که قضات مسئولیت وجدانی داشته و ملاحظه حقانیت را بکنند نه آنکه فقط ترتیب کلمات و الفاظ و عباراتی را در نظر بگیرند که بجز و کیل دیگری گفتن آنها را نمیداند . پس نطق و فصاحت محاکماتی بی اثر نبوده و بیجهت نیست که بعضی از وکلای معروفیت تامه پیدا نموده اند . و غالباً بهمین سؤال که وکیل تو کیست میتوان قبل از وقت تشخیص داد که در محاکمه غلبه با کدام طرف خواهد بود . و کیل نیز هر قدر بیشتر بحقانیت موکل خود یقین داشته باشد بهتر از عهده و وظیفه خویش برآمده مینویسند شخصی بیک نفر از وکلای معروف نظام خود را اظهار داشته کمک خواست . و کیل از قبول و کالت امتناع نموده زیرا حقانیت وی را باور نکرد . ولی این عقیده خود را ظاهر نساخته همینقدر گفت فرصت من کم است و این کار را بعهد دیگری واگذار نما . آن شخص برآشفته و از روی دلسوختگی بعضی کلمات تلخ بزبان جاری ساخت که وکیل بدان واسطه یقین بصحت اقوال وی نمود و کار را بعهد گرفته در کمال سرعت و خوبی انجام داد . مقصود از نطق و فصاحت یا بلاغت محاکماتی منحصرأ از طریق حرف زدن و گفتن نیست بلکه بعضی از وکلای معروف که در تکلم و بیان عاجز بوده اند مطالب را روی کاغذ نوشته و آنرا در موقع محاکمه قرائت نموده یا ارائه داده نتیجه مطلوبه را بدست آورده اند .

خطابه ها و نطقهای اغلب و کلا و نطاقین معروف یونان و رم
قدیم در کتب تواریخ و ادبیات ضبط شده آنها را سر مشق قرار داده
و اکنون هم در طی تحصیل علوم محاکماتی با آنها رجوع نموده مطالعه
می کنند .

ولی همانقسم که قضات گاهی نیز از روی استحقاق در معرض
تمسخر و استهزاء واقع شده و میشوند و کلاهی مرافعه نیز از این نعمت بی
نصیب نبوده راسین با آنکه فنش ساختن بازیها و مجالس حزن انگیزی
است که بی بداند بازی معروف مرافعه چیهها را که بهلاحظه مقام ضحك
آمیز خود از قلم مولیر صادر شده اش توان یافت ساختن موضوع
گفتگو خروسی است که سگی آرا گرفته جزو آبا کلا خورده است :
در محضر قاضی و کیل صاحب سگ شروع بنطق نموده میگوید آقایان
در سورتیکه انسان از روی دقت و تحقیق صفحه روزگار نظر انداخته
و از روی بصیرت و تدقیق این عالم کون و فساد را ملاحظه نماید در
کمال سهولت می بیند که بقا و ثبات برای احدی از موجودات نبوده
عاقبت الامر هر چیزی را مرگ و زوال است . دارا با آن شوکت و
جبرانی اسکندر با آن حشمت و توانائی در آخرین مرحله زندگانی
خوبی غیر از نیستی و فنا چیز دیگری نیافته و جز بسرحدمعدومیت و
هلاکت راه بجای دیگری نبرده ستارگان آسمان از ثابت و سیار در
روز روشن از این گنبد دوار ناپدیدار شده آفتاب عالمتاب همه روزه
غروب نموده ماه ماهی یک مرتبه در محاق واقع گشته

و چون و کیل صاحب سگ میخواهد نفسی تازه نماید قاضی موقع
رامفتنم شمرده از و کیل صاحب خروس میپرسد آیا نطق شما هم همینطور

ها مفصل خواهد بود ؟ میگوید چه عرض کنم اختیار آن در دست خودم نیست و شروع بنطق نموده میگوید آقایان وقتی که افراد بنی نوع بشر از عالم وحشیگری و انفراد یا بر داشته بمقر تمدن و وداد قدم گذاردند و چنین مقرر گشت که باید یکدیگر زندگی نموده حالت مدنیت داشته هیئت اجتماعی اختیار نمایند قوانین و ترتیبات چندی وضع و در میان ایشان متداول گشت که تخلف ناپذیر بوده هر مقصر را باید بر حسب مدلول آن قوانین و ترتیبات تنبیه نموده و هر مظلوم را باید از زیر فشار ظالم ظالم خارج ساخته و تیشه بر ریشه بیداد زده ارسطو در کتاب مجمع القوانین و افلاطون در فصل پنجم از کتاب ششم سیاسیات نامه خود در ماده نهمصد و پنجاه و هفتم مینویسد که

و کیل سگ در اینموقع کلام و کیل خروس را قطع نموده میگوید این بیانات از موضوع خارج است موضوع گفتگوی ما سگ و خروس است نه افلاطون و مالاناروس و نظر بآنکه در بدو خلقت بعقیده و رای عام و دانشمندان امم سابقه و مال لاحق عالم جسمانی مخلوطی بوده است از ذرات گوناگون که در بادی امر امتیازی از یکدیگر نداشته همه در هم و بر هم و بدون ترتیب و انتظام واقع گشته دود آسا در فضای لایتناهی

باری طرفین هر یک در نوبت خود بقدری حرف میزنند که قاضی و مستمعین را در اغلب اوقات خواب در ر بوده و هر وقت که یکی از آن دو و کیل مشت خود را تا کیداً با کمال قوت بروی میزند ایشان دفعتاً از خواب جسته چشمهای خود را باز میکنند .

(۹۹) يك نفر از زنهای تاریخی یا بطون اخلاق بشر

لازم نیست همه وقت انسان مصدر کارهای بزرگ خوب واقع شده باشد تا اسم خود را تاریخی نموده در صفحه روزگار باقی گذارد بلکه کارهای بزرگ بد نیز و مطلقاً کارهای فوق العاده یا اتفاقات بسیار بزرگ چه خوب باشند چه بد اسباب تاریخی شدن اسم گشته تشخیص بدی یا خوبی آنها موقوف بنظر اشخاص بی غرض و مردمانی است که صاحب وجدان ياك باشند .

فرده کند که در سنه پانصد و نود و شش میلادی یعنی در ایام اوایل اسلام و فات زنی بود در مملکت فرانسه که برای خدمتکاری نزد ملکه عیال شیل بر يك آمده ولی حرص و جاه طلبیش نامحدود و بیشتر از آن بود که باین حدود قائم گشته خیالاتی بسیار بالاتر داشت . فرده کند که از طرفی حسن و جمال خود را بسیار فریبنده و دلربا و از طرف دیگر دلباختگی و عاشق پیشگیهای پادشاه را بسیار سهل الحصول و قابل استفاده میدانست در انجام مقصود خویش که بيك ذره کمتر از آن هیچ متقاعد نمیشد شك و تردیدی نداشته منتظر موقع بود که ملکه را از شاه جدا نموده خود جانشین وی گردد .

ملکه در ایامی که پادشاه بیکی از سفرهای جنگی رفته بود وضع حمل نموده دختری آورد . در روز اسم گذاران چون فرده کند کسی را که نا مادری واقع شود و آن طفل را در بغل بگیرد عمداً حاضر نکرده بود بملکه تکلیف نمود که ملکه خود نا مادری واقع شود . ملکه غافل از آنکه هر مادری که نا مادری واقع گردد بر حسب

مقررات قانونی آن زمان در خانه شوهر حرام خواهد شد آن طفل را بروی دست گرفته و کشیش آب تبرک بوی مالیده و دعا های لازمه خوانده غسل تعمیدش دادند .

بعد از مراجعت پادشاه اول کسی که این خبر را بوی رسانید فرده کند بود که گفت ملکه تا مادری طفل خود واقع شده و بنا بر این مطلقه است . پادشاه از وقوع این قضیه موجبات تسلائی خاطر خویش را بسهولت فراهم آورد . یعنی ملکه را بصومعه فرستاد که مادام العمر در آنجا عبادت پروردگار قیام ورزد و فرده کنند را پیش کشیده جای ملکه را باو داد . اگر چه آن زن رسماً ملکه نشد و پادشاه رسماً او را باز دواج خویش در نیاورد ولی در واقع و نفس الامر و عملاً بالا تر از هر ملکه آفاق کشته اقتدارات کاماها یافت .

چندی که گذشت پادشاه بخیال آن افتاد که باز با خانواده های سلاطین وصات نموده و از نسل شاهان باید ملکه داشته دختر پادشاه اسپانی را خواستگاری نمود . فرده کند هیچ مانعتی نکرد و این آبروی را که در آسمان روزگار وی پیدا شده و روز وی را تیره و تار نموده بود بحال خود واگذار کرد تا با الطبیعه رفعم شده دختر پادشاه اسپانی را با جهیزیه و تجملات فوق العاده بیای تخت آوردند و همگی بملکه بودن وی بیعت کردند . در هنگام ادای صیغه و اجرای مراسم عقد پادشاه در حضور خایفه اعظم و همگیان دست بروی صندوقچه که بعضی از قطعات استخوان و دندان یکی از ائمه دین را در آن ضبط کرده بودند نهاده و قسم یاد نمود که من بعد با هیچ زن دیگر سرو کاری نداشته مادام العمر ملکه را از خود دور نکرده در وفاداری پایدار باشد .

ولی چند هفته پیش نگذشت که پیمان خود را شکسته و با غوش
فرده کند رفته ماکه را فراموش نمود . مسئول ماکه را که میخواست
بمملکت خود رجعت نماید اجابت نکرده و صلاح ندیدند جواهرهای قیمتی
که بجهیزیه آورده است پس فرستاده شده این بود که ماکه را بقول خود
راحت نموده یعنی شب در بستر خواب خفه کردند .

اعمال قساوت آثار فرده کند در تمام مدت عمر خود بقدری متوالی
و متواتر است که شرح آنها بسیار مفصل بوده دست رد بسینه
احدی نگذاشته با اولاد پادشاه حتی یکسان خود نیز رحم نکرده روزی
که یکی از دختران او چشم طمع بجواهرهای وی دوخته و علی العجابه
میخواست آنها را تماشا کند و در صندوقخانه آمده بود فرده کند دعوتش
نمود که سر بتوی صندوق فرو برده و با آنها نظر اندازد . چون دختر
این کار کرد مادر سر صندوق بروی گردن او پائین آورده و بشدت
فشار داده اگر خدمتکاران بدادش نرسیده و نجانش نداده بودند محققاً
با کمال مشقت بهلاکت رسیده بود .

سنگ مقبره فرده کند که فعلاً در یکی از موزه های پاریس ضبط
است تاریخ وفاتش را تعیین نموده و در روی آن فراموش نکرده کلمات
مرحومه مغفوره خلد آشیان را نوشته اند .

(۱۰۰) مارت دیوانه

« خود ما او را دیده بودیم که زنبیل خالی در دست گرفته و در
کوچه ها بصدد جمع آوری آذوقه و هر چه باو میدادند بر آمده
بچه های کوچک بی آنکه ترسی از او داشته باشند وی را دنبال نموده
میگفتند مارت مارت ! سر باز آمد سر باز آمد ! مارت بشنیدن

این کلام سراسیمه و پریشانحال گشته یا بدو گذارده میگریخت .
سی سال بود که حال جنون بی ادبیتی برای آن بیچاره پیدا
شده هیچوقت در کوچه‌ها آفتابی نمیشد مگر در هنگامی که گرسنگی
او را از سوراخ بیرون آورده باشد .

عبارات فوق را یکی از شعرای فرانسه ژاسمن نام که سرگذشت
این دیوانه را بشعر در آورده است نوشته آن سرگذشت از جایی
شروع میشود که اولیای امور لشگری برای فرستادن قشون بمیدان
جنگ در میدان بلدی قرعه عسگری کشیده و سر باز اجباری میگرفتند .
مارت که دختری است جوان با یکی از خواهر خوانده های خود
در کنار درخت نارون نزدیک نهر آب نشسته و انتظار مراجعت
جوانانی را دارند که بگذرداگری احضار شده تاهر کدام که از قرعه
بیرون میآیند سر باز و دیگران که اسمشان خارج نمیشود آزاد مانده
تکلیف همگی معوم گردد .

طایر اضطراب و تشویش قاب آن دو دختر را در چنگالهای نوک
تیز خویش گرفته و فشار داده زیرا نامزد هر دو دختر جزء جوانان
بوده معلوم نیست بخت بکدام یک همراهی نموده از جنگ معاف و کدام
یک را بدبختی گریبانگیر شده بسر بازی خواهد رفت .

آن دو دختر مشغول نفال و تطیر شده ورقهای بازی را آئینه آینه
نمای خویش قرار داده در ابتدا که ورق میکشند ورقهای مناسب برای
مارت بیرون آمده ولی از بدبختی ورق سیم و پنجم که مبنای تمام
فالگیری بر آنهاست سر باز خال کشنیزی و بی بی خاج بوده بدیهی است
نحوست این دو ورق که یکی دلالت بر سر باز شدن نامزد و دیگری دلالت

بر پیدا شدن رقیبه مینماید تاچه اندازه حال آن دختر را پریشان کرده
خطر را از همه طرف متوجه دیده بخانه دهقانی خود میرود و در اطاق
یکه و تنها بیقرار منتظر اخبار میماند .

ساعتی که میگذرد دسته معظم معاف شدگان با فریادهای شادی و
هاهله از جلوی خانه گذشته هارت نامزد خواهر خوانده را جزو
ایشان دیده ساعت دیگر دسته سر باز شدگان که نامزد او جزو ایشان
است با طبل و شیپور عبور میکنند . چند روزی که میگذرد خواهر خوانده
و نامزد خواهر خوانده را میبینند که پس از اجرای مراسم عقد بازو بازوی
یکدیگر داده از کایسیا خارج شده و چند روز دیگر نامزد خود را میبینند
که با اشک چشم و تفنگک دوش با وی خدا حافظی نموده و عده ملاقات
آینده و وصلت آتیه را اگر زنده بماند باو میدهد . چند ماهی
که میگذرد هارت از فروش اتاثیه و ذخایر ارنیه خود مبلغی فراهم کرده
آن پول را بی آنکه معاوم شود از جانب کیست برای نامزد میفرستد
که خود را خریده و از جنگ معاف شده رجعت نماید .

پول بنامزد رسیده آنرا از جانب مادر خود دانسته و ممنون وی
شده خویشتن را میخرد . هارت این سر خود را با حدی بروز نموده
آنرا در دل خویش برای روزی نگاه داشته بود که دست وصلت بآن
حوان خواهد داد .

آن روز که هارت در انتظار آن روز بیقرار بود رسید یعنی بعد
از چند هفته خبر دادند که سر بازان مرخصی و سر بازان معاف شده وارد
میشوند . آیا لازم است بنویسیم وقتی که اهالی بملاقات سر بازان شتافته
هقدم ایشان را پذیرفتند و هنگامی که هارت نامزد خود را دید که تنها

نبوده دختری را که در سفر ملاقات کرده و بعقد خویش در آورده
همراه آورده و بازو بیازوی وی داده است مشاهده این احوال چه اثر
در کله آن بیچاره مارت نمود ؟ و آیا لازم است بنویسیم که چگونه
عقل دمه از کله اش پریده دیوانه شد ؟

(۱۰۱) بوزینگان نطق

یک قسم میمونهای مخصوصی هستند که بفارسی زوزه کشنده و بترکی
اولایان نامیده شده در جنگلهای ینگی دنیای جنوبی مخصوصاً در حدود
خط استوا زندگی نموده تقریباً ده دوازده صنفند که از حیث خاقت
حنجره و حلقوم و از حیث عظمت و کار آمدی این عضو کمال شباهت
را بیکدیگر دارند .

این میمونها دارای کله های بزرگ و یوزه های برجسته اند و
مانند تمام بوزینگان دارای چهار دست و در هر دستی پنج عدد انگشت
داشته دم آنها بلند و درمنتهای الیه خود عاری از پشم بوده در جنگلهای
پر درخت بسیار انبوه سکنا داشته و میجاورت آب را طالب بوده بعضی
از آنها خاکستری و مایل بقرمزی و بعضی از آنها سیاه رنگند . و
ریشهای بلند داشته اغلب ریش تر از ریش ماده طولتر است . بهیئت
اجتماعی زندگی نموده و غالباً دسته های بسیار معظمه تشکیل داده از
حیث جثه چندان بزرگ نیستند . طول بدن آنها بطور متوسط نیم ذرع
و بلندی دمشان قدری از نیم ذرع بیشتر است . در روی درختهای بسیار
بلند زندگی نموده دم آنها نیز مانند دست برای گرفتن شاخه ها و تکیه
گاه بکار رفته شبها غالباً در میان شاخ و برگ انبوه درختها استراحت
نموده اخلاقی که چندان فرح آمیز باشد ندارند یعنی بایکدیگر شوخی

و بازی نکرده غالباً بد خو و بخود فرو رفته و اوقات تلخ هستند . یا مشغول خوردندند یا مشغول خوابیدن یا مشغول زوزه کشیدن . در حرکات خود چندان چابکی و چالاکی نداشته بیشتر چنین بنظر می آید که دارای طمانینه و وقارند .

صدای زوزه آنها از نیم فرسخی بگوش رسیده چنان غوغا و هیاهو بر پا میکنند که اسباب وحشت و اضطراب شده گوئی تمام سنگهای کوه در هم شکسته و بقعر دره ها یرتاب و بروی یکدیگر ریخته مورت ایجاد این صداها میگردند . مخصوصاً در هنگام طلوع آفتاب و غروب و در موقعی که نزدیک است طوفان و انقلابی در هوا احداث گردد تمام فضای زمین و زمان را از زوزه های وحشت انگیز خود پر نموده گاهی نیز برای ترساندن دشمن زوزه کشیده و این صدا های ناهنجار را از خود بیرون می آورند . طرز زوزه کشیدن اجماعی آنها بدین قرار است که بکنفر در وسط نشسته و جمعیت حلقه وار اطراف او را احاطه نموده ابتدا از احدی صدا بلند نمیشود غیر از همان میمونی که در وسط جاوس نموده و بمنزله رئیس است .

رئیس شروع بنطق کرده یعنی مدتی زوزه های گوناگون کشیده و سایرین بحالت سکوت کامله مانده بمقالات وی گوش میدهند تا وقتی که خطابه و پیشنهاد های وی تمام شده آنوقت با دست اشارتی کرده و تمام مستمعین دفعه و معاً شروع بزوزه کشیدن نموده بطوری که گوشها کر شده و پس از مدتی که رئیس مذاکرات را کافی دانست مجدداً با دست اشاره و امر بسکوت نموده همگی ساکت گشته رئیس دوباره نطق نموده و مطالب را ادا کرده اگر لازم باشد بزوزه دویم میپردازند .

غالباً عدد بوزینگان ماده از نر زیاد تر و اهمیت آنها نیز در انجمن برای اظهار عقیده نمودن یعنی برای زوزه کشیدن بیشتر بوده معلوم میشود که در يك رشته از تمدن جدید بیشتر از بنی نوع انسان پیشرفت کرده و لا اقل بيك ملاحظه که طوفانهای آتیه را بهتر از انسان پیش بینی نموده و تشخیص میدهند مقام آنها بالا تر است و بالنتیجه از طرفی خود را از مناقشات و دعاوی زنان حقوق طلب خلاص و از طرف دیگر چون پیش بین هستند خود را با این قبیل جنگهای عالمسوز که عاقبت آن برای طرفین وخیم است گرفتار نمیکند .

(۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۵)

(۱۰۲) خبر جو و خبر گو

غالباً این دو حس یعنی حس خبر جوئی و خبر گوئی در شخص واحد جمع شده و عموماً همچو شخص را خبر ساز نامیده وقتی که وارد منزل او میشود اول سؤالیکه میکند این است که از اخبار تازه غیر از آنچه در روزنامه ها نوشته اند در چنته جنابعالی چه یافت میشود ؟ و وقتی که او وارد مجمعی میگردد اول حرفش این است که البته خبر تازه را شنیده اید ؟ میگویند خیر . میگوید خیلی غریب است چه طور میشود شنیده باشید ! یکی از خصایص همچو شخص آن است که نظریات او در سیاسیات کلیه غلط و کلمات او بیشتر عبث بوده وقتی که با وی مواجه شدید تحقیقات عمیقه و نظرهای دقیقه برای شناختن حال اولزومی نداشته بيك نگاه سطحی میتوان دید که بیچاره احمق است . خبر ساز گاهی شعر نیز گفته در احکام نجوم و معماری و طب نیز سر رشته داشته و گاهی نیز ممکن است تصدق معالجات یا پیشبینیهای خویش

گردد . شب با کمال اعتماد سر را بروی بالش تکی که خبر در آن دمیده شده است گذارده و راحت خوابیده و چون صبح شود دفعتاً باد آن در رفته و عدم صحت اخبار آشکار گردد . جنس خبر ساز از قدیم الایام وجود داشته در هر عصر و زمانی مشغول بکار خود بوده در مواقع مهمه . مثلاً در موقع جنگ اشتغال و آمد و شد و عده افراد این طبقه زیاد شده و گاهی کارخانه خبر سازی تشکیل داده چند نفر بدور هم گرد آمده اختراعاتی می کنند که ممکن است اسباب اختلالات گردند .

در عهد لوی یانزدهم یکی از خانمهای محترم پاریس که از اقوام صدر اعظم زمان بود در عمارت خود طالاری را مختص بخبر سازی نموده هر يك از اعضای این کارخانه در آن طالار صندلی مخصوصی داشتند که عکس خود را در بالای آن صندلی نصب نموده و دو دفتر در روی میز تحریر باز کرده خبر هائی را که گمان میکردند صحیح است در يك دفتر و خبر های مشکوک را که با اکثریت تصویب نمیشد در دفتر دیگر نوشته و بعد صورت بر داشته آن اخبار را مکتوباً یا قولاً منتشر می کردند و کار بجائی کشید که صدر اعظم بر رئیس پلیس نوشت از مجمع این خانم محترمه که عمه من است اخبار عجیب و غریب بیرون آمده از جمله این خبر را منتشر نموده اند که يك دسته کشتیهای جنگی ما را دشمنان اسیر کرده اند و حال آنکه این خبر بکلی بی مأخذ بوده و انتشار اینگونه اراجیف مخالف مراتب خدمتگذاری بیادشاه متبوع معظم ماست لهذا بشما مینویسیم که حسب الامر اعلیحضرت هما یونی عمه عزیز مرا ملاقات نموده و بالصراحه باو بگوئید که اگر بعد ازین جعل اخبار نماید در مورد سیاست سخت واقع شده حکم حبس دربارۀ او داده خواهد شد .

مورخین مینویسند با وجود این تشر عمه محترمه نتوانست دست از کار خود بر داشته و عادت خبر سازی را از سر بدر کند .

(۱۰۳) گمیچی

صحبت همه کس و همه چیز هست بجز صحبت گمیچی !

برای توضیح این عبارت لازم است مطالب ذیل را متذکر بشویم : مقصود از گمیچی در اینموقع زورقچی جهنم است که در اساطیر شناسی او را کارون نامیده ارواح مردگان را در زورق خود نشانده از روی رودخانه جهنم عبور میدهد . این زورقچی که سالخورده و بسیار طماع و خسیس است تا اجرت خود را که معمولا یک نیم قازی است دریافت ندارد کسی را در زورق خود نشانده و بهمین ملاحظه است که در دهان میت قبل از دفن نمودن یک عدد نیم قازی میگذارند . کسانیکه غفلت نموده مراسم کفن و دفن مردگان را آنطوری که بایست انجام نداده یعنی نیم قازی را فراموش میکردند روح میت را مبتلا بصد سال سرگردانی کرده مبیابستی آن بیچاره در تمام این مدت بیهوده در اطراف آن رود طواف نموده و بلان باشد . شط جهنم که هفت دور دور جهنم میگردد همان شطی است که خدایان اساطیر وقتی که بآن قسم یاد مینمودند دیگر باز گشتی از آن سو کنند نداشته و آب آن رودخانه این خاصیت را داشت که هر کس خود را با آن شست و شو میداد روئین تن شده مادر آشیل شجاع یونانی که طفل خود را با پاشنه گرفت و در آن آب غسل داد اسباب آن شد که دیگر هیچ نوع اسلحه در این دلاور کارگر نیامده و جز به پاشنه که در جنگ معروف از همانجا مجروح و مغلوب شد هیچ نقطه از بدن او را آسیبی ممکن نبود وارد

آید . وتر عرقوب در تشریح معروف و تفصیل این حکایت در کتب مضبوط است . باری مقصود ما ذکر مجمعی از تفصیل کمیچی دوزخ است که از خدای آسمان اجازه خواست بروی زمین آمده وضع زندگی مشتریان خود یعنی افراد بنی نوع بشر را که فقط با ارواح ایشان آشنائی پیدا میکرد مشاهده نموده سیر و سیاحتی کرده باشد . پس از استیذان بایکی از خدا های کوچک که رهنمای وی شده بود بکره زمین آمده و در روی قله کوهی که همه جا از آنجا پیدا بود نشسته و باطراف نظر انداخت اوضاع غربی دید که هیچ تصور آنرا سابقاً نکرده جمعی از افرادی بنی نوع بشر را دید که بمقتضای حسن تفوق و حرص جباری خویش باندک بهانه با تشویش خون یکدیگر را ریخته و جنگهای عالمسوز برپا نموده جمع دیگر بحیاه و تزویر مشغول تقلبات بوده و برای بدست آوردن يك مشت پول زرد از هر نوع کار بد رو بر گردان نشده و هیچ در فکر آن نیستند که يك روز زودتر یا دیرتر باید بمناك هلاکت سرنگون شده زندگی موقتی ایشان خاتمه خواهد یافت .

سیاح مزبور یعنی کمیچی ما از مشاهده این احوال بمعجب در آمده گفت چه بدبخت است بنی نوع انسان که هیچ در فکر مردن و ملاقات من نبوده در میان ایشان صحبت همه کس و همه چیز هست بجز صحبت کمیچی !

این عبارت ضرب المثل واقع شده و در انشاآت بکار رفته وقتی که میخواهند بگویند بقروع پرداخته از اصول غفلت دارند عبارت مزبور را گفته مثلا در باره اولیای امور مذهبی و کشیشها و اطراف مینویسد صحبت آنان در فروع و جعلیات از قبیل تبدیل آب بشراب و بخشایش گناهان